

منظور از «من حقیقی» در وجود انسان چیست؟ | معرفی بالاتر از عقل یا فوق عقل

من حقیقی چیست، انسان چگونه موجودی است؟

می‌خواهیم **من حقیقی** وجودمان را معرفی کنیم، اما مگر من قلبی هم داریم؟ متأسفانه بله. انسان هم مثل تمامی پدیده‌ها می‌تواند، نسخه‌ی تقلبی داشته باشد، اما تقلبی بودن یعنی چه؟ یک تعریف ساده از تقلبی بودن، این است که ظاهر یک پدیده با چیزی که هست مغایرت داشته باشد، یعنی یک شیء، پدیده یا حتی شخص ادعای داشتن ویژگی‌هایی را در ظاهر نشان دهد، که به طور کلی فاقد آن‌هاست، یا با کیفیتی که ادعا می‌کند، تطابق ندارد. به بیان دیگر آن پدیده ظاهراً شبیه نسخه اصلی است، اما از نظر کارکرد تفاوت‌های فراوانی با آن دارد. انسان قلبی هم همین‌طور است، ظاهرش شبیه انسان است، اما باطنش انسانی نیست.

شاید این تعابیر را در وصف بعضی افراد شنیده باشید:

- قلب فلانی از سنگ است!
- فلانی مثل درخت فقط قد کشیده!
- فلانی از حیوان هم پست‌تر است!
- ملا شدن چه آسان، آدم شدن چه مشکل!
- ... و ...

در واقع استفاده از این تعابیر استعاره‌ای از نبودن باطن انسانی در شخص است. شاید برایتان جالب باشد که بدانید، این تعابیر کاملاً در واقعیت ریشه دارند. یعنی یک انسان واقعاً می‌تواند در حد سنگ، گیاه یا حیوان باشد، یا حتی با کسب مدارج علمی

فراوان یا به اصطلاح قدیمی‌ها **ملا شدن** بازهم بویی از انسانیت نبرده باشد. این‌که ما این تعابیر را برای توصیف ضعف در انسانیت به کار می‌بریم، یک طرف قضیه است، اما این‌که تعریف خودمان از **انسان بودن** چیست، مسئله مهمی است که جای بحث دارد.

چه کسی انسان‌تر است؟

نظر شما در رابطه با گزاره‌های زیر چیست؟

- هرچه کسی ثروتمندتر باشد، انسان‌تر است.
- هرچه کسی زیباتر باشد، انسان‌تر است.
- هرچه کسی تحصیلات بالاتری داشته باشد، انسان‌تر است.

هیچ عقل سالمی گزاره‌های بالا را تایید نمی‌کند، زیرا همه ما می‌دانیم انسان بودن مفهومی فراتر از این‌هاست. همان‌طور که گفتیم وجود هر انسانی از دو بخش طبیعی و حقیقی تشکیل شده است. همچنین توضیح دادیم که ما هم جماد هستیم، هم گیاه، هم حیوان، هم فرشته و به واسطه داشتن این ابعاد کمالات متنوعی داریم. در اینجا لازم است اضافه کنیم، که برخورداری از هر کدام از این کمالات در جای خود برای رشد و تعالی بُعد انسانی وجود ما خوب و لازم است، اما یک شرط اساسی وجود دارد و آن این است که ما باید به هر یک از این ابعاد در جای خود و به اندازه ارزش حقیقی آن بپردازیم و تعادل را در رابطه با آن‌ها رعایت کنیم. زیرا در غیر این صورت دیگر انسان نخواهیم بود، بلکه شخصیت ما به سمت همان بعدی متمایل می‌شود که ارزش، زمان و هزینه بیشتری برای آن خرج کرده‌ایم.

انسان بودن ما مربوط به فوق عقل ماست

ما در وجود هر چیزی شک کنیم، نمی‌توانیم در وجود خودمان شک کنیم. ما نزد خود حاضریم و هیچ‌وقت در بیرون از خود یا جایی در کنار خود نیستیم. **من** ما از آغاز تا پایان عمر یکی است و **من** امروز همان **من** دیروز و همان **من** بیست سال قبل است. طبیعتاً این **من** نمی‌تواند مربوط به بدن باشد. اعضای بدن ما به مرور زمان فرسوده، یا حتی ناقص می‌شوند، اما **من** ما تغییری نمی‌کند. به علاوه ما اعضای بدن را هم به خودمان نسبت می‌دهیم و می‌گوییم: دست **من**، پای **من**، مغز **من** و ...

آنچه باعث وحدت شخصیت می‌شود و **من** ثابت ما را تشکیل می‌دهد نفس ماست. همان‌طور که قبلاً گفتیم نفس مراتب و قوای گوناگونی دارد، که اغلب آن‌ها بین ما و سایر موجودات مشترک است. تنها یک قوه هست که به ما اختصاص دارد و ما را بر بقیه موجودات برتری می‌بخشد و آن **قوه فوق عقل** یا **بخش انسانی** وجود ماست.

قوه فوق عقل به صورت بالقوه در تمام انسان‌ها وجود دارد و بی‌نهایت‌طلبی ما از همین قوه نشأت می‌گیرد. بشر به واسطه داشتن فوق عقل، قابلیت **تربیت نامحدود** پیدا می‌کند و می‌تواند مراتب کمال را تا بی‌نهایت طی کند. در حالی که مرتبه بقیه موجودات مشخص است و از حد خود بالاتر نمی‌روند. بعد فوق عقل بخش انسانی و **من** حقیقی ما را تشکیل می‌دهد. یعنی تنها تفاوت و بزرگترین **تفاوت انسان** با سایر مخلوقات خداوند وجود داشتن بخش انسانی، در وجود ماست. ما **انسان‌ها اشرف مخلوقات** هستیم، زیرا در وجود ما چیزی هست، که تنها مختص به ماست و هیچ موجودی با ما در داشتن آن شریک نیست. به جز بخش انسانی یا فوق عقلی وجود ما هرچه که هست مربوط به **من** طبیعی و ناخود ماست.

بررسی ریشه‌ واژه فوق عقل از نظر فلسفی

در اطلاق مفهوم فوق عقل به بخش انسانی وجود ما ریشه‌های مختلفی ذکر شده است، که تمام این دلایل در نهایت مفهوم واحدی را در برمی‌گیرند.^۱

1. فوق عقل بودن انسان به این معناست که مقام نفس انسانی از مقام فرشتگان که عقل محض هستند، بالاتر است.
2. فرشتگان هر کدام مظهري از اسماء الهی هستند، ولی آدم تمامی اسماء الهی را تعلیم دید و مظهر همه اسماء الهی شد، در نتیجه فوق همه ملائکه و موجودات عقلی قرار گرفته است.^۲

فوق عقل بودن نفس انسان به این معناست که برای نفس ما حدی که ما را متوقف کند و مقامی که نفس ما به آن منتهی شود وجود ندارد.^۳ در حالی که سایر موجودات دارای مقام معلوم و مشخص‌اند. هر موجودی غیر از انسان دارای مقام ثابتی است و قابل تحول و دگرگونی از یک موجود به موجودی دیگر نیست. تنها انسان است که در مرتبه انسانی خود دائم در حال رشد و ترقی است و از یک مرتبه وجودی به مرتبه دیگر در حال تکامل است و در هیچ مرتبه‌ای متوقف نمی‌شود.

دلیل ذکر این دلایل این است، که ممکن است واژه فوق عقل در نظر شما ناآشنا باشد و شاید این سؤال برایتان به وجود بیاید، که اصلاً مگر چیزی بالاتر از عقل هم وجود دارد؟ اگر بخواهیم راحت‌تر بیان کنیم، ما در زبان معمول روزمره به جای واژگان فوق عقل، فوق تجرد، نفس یا قلب از واژه روح استفاده می‌کنیم، که البته در مفاهیم فلسفی چندان دقیق نیست. اما شاید به ذهن شما برای همراه شدن بیشتر با مطالب کمک کند. قوه فوق عقل در تمام انسان‌ها بدون استثناء وجود دارد. این قوه منشأ آثاری در وجود ماست که در ادامه به آن‌ها اشاره می‌کنیم.

1. تبیین فلسفی عرفانی مقام فوق تجرد نفس در آیات و روایات، عسگر دیرباز و محسن موحدی، قیسات، شماره 97، پاییز 1399.

2. 1381، ج 3، ص 49 خمینی، امام آثار نشر تنظیم و مؤسسه، اردبیلی خمینی، عبدالغنی موسوی امام فلسفه تقریرات.

3. روان، حسن‌زاده آملی، 1390، ص 214 گوهر گنجینه.

فوق عقل، بخش انسانی یا قلب؛ بعد متعالی وجود انسان

کمال حقیقی یک انسان در چیست؟ همه ما علاوه بر آن بخش از ابعاد وجودمان که آنها را کامل می‌شناسیم و باور داریم، یک بعد برتر و متعالی به نام **فوق عقل** یا **قلب** داریم، که **من حقیقی** ما را شکل می‌دهد و به واسطه برخورداری از همین بعد است که **انسان** و اشرف مخلوقات خطاب می‌شویم. فرشته‌ها هم به همین بعد از وجود ما سجده کرده‌اند.

قلب ما مثل باقی ابعاد وجودمان عاشق کمال است، با این تفاوت که فقط **کمال مطلق** را می‌طلبد و به پایین‌تر از آن راضی نمی‌شود. تا زمانی هم که به او نرسد و با همه وجود در آغوشش نگیرد، بی‌قرار و ناآرام است حتی اگر همه کمالات دیگر را به چنگ آورده باشد. کمال مطلق همان طور که از اسمش پیداست موجودی است که از هر نظر کامل است و نه تنها خودش هیچ کمبودی ندارد، بلکه کمالات باقی موجودات نیز قطره‌ای از کمالات بی‌نهایت اوست. این موجود کسی نیست به جز **خداوند**.

بنابراین ما تنها و تنها به واسطه ارتباط با خداوند، عشق به او و شباهت پیدا کردن به اوست که **انسان** خطاب می‌شویم و بر دیگر موجودات **فضیلت** پیدا می‌کنیم. بدیهی است کسی که فوق عقلش رشد نکرده باشد و خداوند را نشناسد، یا نخواهد دیگر نامش انسان نیست. بلکه یک موجود دوپاست که در بهترین حالت جماد، گیاه، حیوان یا فرشته است و گاهی از آنها هم پایین‌تر است.

آثار و کمالات ناشی از فوق عقل

انسان عاشق کمال نامحدود است. سراغ هر چیزی که می‌رود بی‌نهایتش را می‌خواهد: بی‌نهایت علم، بی‌نهایت زیبایی، بی‌نهایت قدرت، بی‌نهایت ثروت و... این بی‌نهایت‌طلبی قابل کتمان نیست. همهٔ افراد بدون استثناء عاشق کمالات نامحدودند و هیچ‌کس را پیدا نمی‌کنید، که از نقص و کمبود خوشش بیاید.

بی‌نهایت‌طلبی ما ناشی از فوق عقل است. این قوه بعد انسانی و حقیقت وجود ما را تشکیل می‌دهد. ما ابعاد مشترکی با بقیهٔ موجودات داریم، اما انسان بودن ما به هیچ کدام از آنها مربوط نیست. آن‌چه ما را انسان می‌کند و بر بقیهٔ موجودات فضیلت می‌بخشد، وجود فوق عقل است.

قبلاً گفتیم که هر کدام از ابعاد وجود ما زوج و معشوق خاص خودش را دارد، که با آن سنخیت دارد. بعد جمادی ما عاشق کمالات جمادی مثل پول، خانه و ماشین است. بعد گیاهی مان کمالات گیاهی مثل زیبایی و فرزندآوری را دوست دارد و همین‌طور تا آخر.

ما در بخش فوق عقل نیز معشوق داریم و معشوق ما در این بخش خداوند است. خداوند بی‌نهایت است و هیچ نقص و محدودیتی در او راه ندارد. او کمال مطلق و مطلق کمال است و همهٔ کمالات دیگر از وجود او نشأت می‌گیرند. او سرچشمهٔ قدرت، ثروت، علم، زیبایی و هر کمال دیگری است، و تنها موجودی است که می‌تواند، عطش بی‌نهایت‌طلبی افراد را سیراب کند.

انسان به جز خداوند هیچ معشوق دیگری ندارد. دقت کنید که می‌گوییم انسان نه سنگ و گیاه و حیوان! اگر کسی به مرتبهٔ انسانیت رسیده باشد و فوق عقلش از قوه به فعلیت درآمده باشد، می‌فهمد که اله و معشوق دیگری به جز خدا ندارد. می‌فهمد که به جز پیوند با او با هیچ‌چیز دیگری نمی‌تواند، خودش را شاد و آرام نگه دارد.

انسان با هیچ‌کدام از کمالات محدود راضی نمی‌شود، چون از جنس آن‌ها نیست. کسانی هم که با اشتیهای سیری‌ناپذیری دنبال کسب ثروت، قدرت و دانش می‌روند و تلاش می‌کنند، با کسب این دارایی‌ها به خوشبختی برسند؛ در عمق وجودشان خدا را می‌خواهند، اما نمی‌دانند، خود حقیقی‌شان را نمی‌شناسند و سعی دارند بی‌نهایت‌طلبی خود را با کمالات محدود ارضا کنند.

وجود هریک از ما حکم مملکتی را داریم که استاندارانی بخش‌های مختلف آن را اداره می‌کنند. وجود همه این استانداران مفید و لازم است، اما فقط تا وقتی که حاکمیت با فوق عقل باشد. به محض این‌که یکی از استانداران پایش را از گلیم‌اش درازتر کند و حاکمیت را به دست بگیرد، امنیت این مملکت به هم می‌خورد و راه برای نفوذ نیروهای شیطانی باز می‌شود.

معشوق‌های جمادی، گیاهی، حیوانی و عقلی همگی نورانی و مقدس‌اند به شرط این‌که در رأس آن‌ها خداوند باشد. اگر به عشق خدا و برای کسب رضایت او دنبال کمالات دیگر برویم، از تمام آن‌ها نورانیت جذب می‌کنیم. در غیر این‌صورت به هر جایگاهی که برسیم، نتیجه‌ای جز غم و اضطراب نصیب‌مان نمی‌شود.

قلب انسان مانند کودکی است که مدام بهانه مادرش را می‌گیرد. زمانی که وجود مادر را لمس می‌کند، در کنارش به امنیت می‌رسد و می‌تواند از همه چیز لذت ببرد. اما وقتی مادر را گم می‌کند با بهترین سرگرمی‌های دنیا هم آرام نمی‌شود. همه دارایی یک فرد قلب اوست. این قلب معشوق خودش را می‌خواهد و هرگز گول نمی‌خورد؛ در نتیجه انسان اگر هم بخواهد نمی‌تواند نیاز اصلی قلبش به خدا را نادیده بگیرد.

اگر سؤالی پیرامون این مفاهیم دارید، در بخش نظرات با ما در میان بگذارید، خوشحال می‌شویم در کنار هم پاسخ را به دست آوریم.